



عکس: امیر حسام زرا افشان/ ایران

مثلاً مادر مورد حجاب دیدگاه و اعتقادی داریم؛ فرض کنید روزی بگویند داشتن حجاب آزاد است، آن موقع مایا با حجاب داریم یا بدون حجاب؛ آن موقع ما باید یاد بگیریم که هر دو این ها به هم احترام بگذارند؛ نه اینکه یک نفر فقط انتظار داشته باشد دیگری به او احترام بگذارد. مایا دیگر فتیم تفاوت هایی که بین ماست را محترم بشماریم بدون اینکه ارزش گذاری کنیم. در عرصه اجتماعی باید مساله حقانیت را کنار بگذاریم. اینکه چه کسی بر حق است یا نه، درون گفتمانی است نه بینا گفتمانی. عرصه اجتماعی، بین گفتمانی است و در آن حقانیت و عدم حقانیت اصلاً مطرح نیست. واقعیت این است که ما ایرانی هستیم و در عین تفاوت در سبک های زندگی، اشتراکاتی هم داریم. مایا توانیم به همدیگر احترام بگذاریم؛ با هم گفت و گو داشته باشیم.

من یک سال فرصت مطالعاتی در لبنان داشتم و برای خود و خانواده ام خیلی جالب بود؛ چون با غیر ایرانی ها بودیم، این تفاوت را می دیدیم.

■ شما هم با غیر ایرانی ها بودید؟

بله؛ چون در دانشگاه آمریکایی بیروت تحقیق می کردم و در دانشگاه اسلامیة درس می دادم و با دوستان ایرانی خیلی کم ارتباط داشتم. تصویری که ما از لبنان داریم با واقعیت لبنان فرق دارد. آنجا یاد گرفته اند که با همدیگر و در کنار هم باشند. در کلاس من هم دانشجوی سنی بود، هم شیعه، هم مسیحی هم دروز. خیلی جالب بود که می دیدم دختر خانم مسیحی با دختر خانم مسلمان بایکدیگر رفاقت خیلی صمیمی ای دارند، برای اینکه یاد گرفته بودند به تفاوت ها احترام بگذارند. مایا را در سابقه فرهنگی خودمان داشتیم. مثلاً در دوره صفویه و تا قبل از دوره شاه سلطان حسین، مسلمان، زرتشتی، یهودی، شیعه و سنی همسایه هم بودند. اما از آن به بعد سعی می کنند گتوسازی کنند. بر همین اساس گیر محله درست کردند؛ محله یهودی ها را درست کردند؛ در حالی که این ها همسایه بودند و به تفاوت های میان هم احترام می گذاشتند. ماقبل از انقلاب مشروب فروشی هایی داشتیم که معمولاً ارمنی ها آن را اداره می کردند. آنها ماه رمضان پرده ای جلوی مغازه شان می انداختند و مراعات می کردند. مسلمانان هم نمی رفتند تا آتاجار آتش بزنند. تا گفت و گو شکل نگیرد، همواره در حال تخاصم هستیم. ما به جای اینکه وحدت را در «همه با من» جست و جو کنیم، باید بدانیم همبستگی ملی در «همه با هم» است؛ این دویا هم فرق دارد. معمولاً روشنفکر، متدین، غیر متدین، چپ، راست، حکومتی و غیر حکومتی می گوید: همه با من باشند. همبستگی به تمرین نیاز دارد و از پایین شروع می شود. البته دولت ها و حکومت ها باید کمک کنند و زمینه را فراهم کنند. شهرستانی ما باید یاد بگیرد وقتی به تهران می آید سعی نکند که خودش را به شکل و شمایل مردم اینجا در بیاورد؛ نباید از آنچه هست احساس حقارت کند. من یک بار دونفر را در مترو دیدم که با لباس بلوچی بودند؛ واقعاً خوشحال شدم که او احساس نکرده چون به تهران آمده باید لباسی را بپوشد که متمایز نباشد. لباس های محلی مایلی زیباست. ما باید به جایی برسیم که احساس کنیم در چیزهایی مشترکیم؛ اولاً انسانیم و ثانیاً هویت ما ایرانی است و هویت فرهنگی مشترکی داریم و می خواهیم کنار هم زندگی کنیم.

■ اشاره کردید ایرانی ها در خارج از کشور از هم واهمه دارند و منشأ آن را در این دانستید که مایا دیگر فتیم به تنوع دینی و قومی همدیگر احترام بگذاریم؛ به نظر می رسد در خارج از کشور به دلیل تغییر، متغیری به نام تغییر کشور، همه آن تنوع تحت الشعاع هویت ملی قرار می گیرند...

دلیل اصلی آن به حوزه تعلیم و تربیت برمی گردد. ما باید در محیطی پرورش یافته باشیم که احترام به هویت های گوناگون در آن به هنجاری نهادین تبدیل شده باشد. واقعیت این است دیدگاه های ناسیونالیستی ما را به این سمت می برند که بخشی از هویت ایرانی خود را نادیده بگیریم. آن وقت با مقابل هویت های دیگر احساس حقارت می کنیم یا احساس تفاخر. من باید به ایرانی بودنم افتخار کنم، چه در ایران باشم چه نباشم، بدون اینکه بخوام فخر فروشی کنم. من در سفری که به یک شهرستان کوچک اطراف اصفهان داشتم در شورای شهر این سؤال را مطرح کردم که چرا آداب و سنن، پوشش و غذاهایی را که خاص این منطقه است تدوین نمی کنید تا جوانی که در این شهر زندگی می کند یا به تهران می رود یا به خارج از کشور می رود به اینکه اهل اینجاست، افتخار کند؟ چرا ما این سنت ها و فرهنگ های محلی را دست کم می گیریم؟

مردم دایم مهاجرت می کنند؛ از شهرستان ها به حاشیه تهران، از حاشیه تهران به مرکز تهران و از مرکز به خارج. ۲۵ میلیون جمعیت حاشیه نشین شوخی نیست. همین حاشیه نشین ها دودسته اند؛ نسل اولی که مهاجرت کردند از حفظ و رعایت آداب، سنن، رسوم، اخلاق و زبان اصلی خود ابایی ندارند؛ ابایی ندارند که بگویند از فلان روستا یا شهرستان آمده اند؛ اما نسل دوم احساس می کند باید این ها را پنهان کند. سعی می کند همه آنها را کنار بگذارد و از اصل خود فاصله بگیرد. مشکل این است هویت این افراد «نه این و نه آن» از آب درمی آید؛ یعنی نه مثلاً تهرانی می شود و نه دیگر اصلیت خود را دارد و این خیلی خطرناک است. چون تزلزل هویتی به وجود می آورد.

■ فارغ از اینکه «ایرانیت» در نسل جدید با سه مؤلفه دیگر توازن دارد یا نه، «ایرانیت» در نسل جوان و نوجوان مایعنی دهه ۷۰ به بعد را چگونه می بینید؟

نسل های قبلی به دلیل ارتباط کمی که با جهان پیرامون داشتند، «ایرانیتی» محصور و در بسته داشتند؛ نسل جدید «ایرانیت» را در تعامل با هویت های دیگر می بیند. نسل های مختلفی که به خارج از کشور مهاجرت کردند، ویژگی های متفاوتی دارند. نسل اول بعد از انقلاب به خارج رفتند؛ آنها با خطر آتشان زندگی می کنند و جالب این است که با گذشت این همه سال، دلشان اینجاست؛ ما نسل دومی بین مهاجران داریم که سعی کرده خودش را با ملیت و هویت فرهنگی منطقه ای که به آنجا مهاجرت کرده یا شهر وندی اش را پذیرفته وفق دهد. نسل سوم مهاجران اما دوباره دنبال هویت های خودش می گرد و مثلاً نگاهش به زبان فارسی از نسل دوم متفاوت است. اگر بر خوردهای اینها در مقابل تحریم ها بررسی شود، به نتایج خیلی جالبی می رسیم.

■ منظور از مهاجران نسل سوم چه کسانی هستند؟

نسل سومی ها مهاجرانی هستند که چه بسا همانجایی دنیا آمده اند. من در مجموع پانزده سال از زندگی ام را در ایران نبودم؛ بر اینم جالب است که ایرانیان فارغ از اینکه چه دین و سن و فکری دارند، دلشان با ایران است؛ یعنی نوستالژی و پیوند عمیقی دارند و در عین حال نمی توانند آن را بروز دهند. با این همه، ایرانی های خارج از کشور، یکی از جمعیت های مهاجرتی هستند که به سختی می توانند کنار هم جمع شوند. من به دوستان و دانشجویان عربم غبطه می خورم که از هر کشوری که بودند، خیلی راحت با هم گرم می گرفتند و به هم کمک می کردند. اما ایرانی های خارج از کشور وقتی به هم می رسند، اول از هم واهمه دارند. ابتدا سعی می کنند که با هم بر خور دی نداشته باشند و خیلی دیر به هم اعتماد می کنند.

■ چرا؟

برخی به دلایل سیاسی این گونه هستند. بخشی هم به این برمی گردد که ما باید چیزی را یاد می گرفتیم که یاد نگرفتیم؛ کسی به ما کمک نکرد تا تنوع و تعدد را محترم بشماریم.